

محمدصادق علمزاده روزنامه‌نگار

مثلا سماش را بگذاریم نهضت آنتی تزکیش کانسیچوآل آرت! پدیده یک دهه اخیرى که به مدد خط تولید سرى دوزى همسایه شمال غربى مان در تزکیه راه افتاده. این نهضت باید بغرورش، صادرات داشته باشد و دلار وارد کند. لاجرم باید عامه پسند باشد و لاجرم تر آنکه برای این عامه پسند بودن نباید خیلی توی مسائل غور کند. هر چیزى که بخواهد دستگاه ها ضمه مخاطب را به زحمت هضم و پرداخت بیندازد و او را به گاوگیجه گرفتن انداخته باید قیچی شود. جالب است بدانید که این نهضت از سال ۲۰۱۰ سایر پهلوان های رقیای سریال ساز در دنیا رازده به گاراژ و بعد از صنعت عظیم فرهنگ سریال ساز ایالات متحده در رتبه دوم دنیا قرار گرفته و مدام هم دارد به طول و عرض و ارتقااش اضافه می شود.

سر ریز این خورجی هم به مدد ده‌ها شبکه ماهواره‌ای ریخته می شود توی حلق مردم منطقه در خاورمیانه و منطقه بالکان و برگردانش در ایران هم پر کردن سبید مصرف فرهنگی بخشی از قشر متوسط و روزه پایین جامعه که زیر ضرب مشکلات اقتصادى و در فقر تولیدات رسانه ملی، سرگرمی فرهنگى رایگان دیگری ندارد جز شبکه‌های ماهواره‌ای ترک و تخم‌توزکه های ایرانی‌شان. حتما صنعت سریال‌سازی ترک – حداقل آن قسمی که مخاطب فارسی‌زبان در یک دهه اخیر با آن روبه‌رو بوده – را هزار و یک ویژگی مخصوص به خود را دارد اما اگر خواسته باشیم دال مرکزی

آنتی کانسیچوآل آرت ترک و کرک و پرریخته حسن فتحی

این هزار و یک ویژگی مخصوص را ذیل یک دال مرکزی جمع کنیم. آن دال مرکزی آن چیزی نیست جز «پرداخت سردستی»!

خصوصیت اصلی این جناب آنتی تزکیش کانسیچوآل آرت در همه چیز، سردستی و سطحی بودن است چه زمانی که روایت زندگی می‌کند، چه زمانی که روایت حماسه می‌کند، چه زمانی که راوی خداست و کنش و واکنش‌های غیرمادى این عالم چه زمانی که بالعالب اروتیسیم و جاذبه‌های غلیظ جنسى در جایگاه روایت عشق و خیانت خلق الله نشستہ. اصلا مساله این نیست که ماى انسان ایرانی چقدر با این مفاهیم سر صلح داریم یا آشتی؛ مساله آن است که همه چیز در این خط تولید سردستی است و فاقد عمق و فست‌فودى. در منظومه زیستى انسان امروز جایی برای «تامل» نیست. همه چیز برای مصرف است. لاجرم صنعت فرهنگ آن هم ورژن ترکش هم از این قاعده مستثنى نیست.

آنتی تزکیش کانسیچوآل آرت شاید قصه بگوید، پیرنگ داشته باشد و برخلاف صنعت فرهنگ مذ شده این سال‌های سینمای ایران، پایان مشخص و غیر شرحه شرحه‌ای هم داشته باشد، اما خورجی محتوم هر نوع ورودى ولو متعالی به این دستگاه پرداخت تحلیلی، سطحی شدن است و سردستی و مبتذل شدن. هر چیزی تولید می‌شود که فقط «مصرف» شود. «تامل» کردن، سرعت مصرف را پایین می‌آورد پس باید از آن دور شد. خورجی این حالت سطحی و سردستی شدن است آنقدر که بعضا حس می‌کنی دارد به شعور مخاطب توهمین می‌شود. این ۴۵۱

کلمه را عارض شدم که این را بگویم «مست عشق» هم بدجور به این آقت مبتلاست حالاکریم راوی نوعی عشق باشد در جایگاه صلح کل عالم هستی نشسته بدون زهرماری‌های مرسوم در همتایان ترکش! خورجی اما همان همیشگی است؛ سردستی و سطحی و به‌قدر اقتضانات سینمای ایران بهره گرفته از مثلث و مربع‌های عشقی!

همه چیز در مست عشق سردستی است. چه رابطه مرید و مرادی مولانا با شمس باشد چه خواستگاری دععی شمس از کیمیا خاتون، چه رابطه آن سردار نظامی با آن کنیزک مسیحی و چه جمع شدن این سه ضلع در کنار هم که قرار است مفهوم اصلی مست عشق را بسازد که از سنتز با گذاشتن هر یک از کاراکتر روى شخصیت سابق‌شان حاصل می‌شود. مولانایی که دیگر آن فقیه سنگین سرکرده در کتاب و درس نیست و شمسى که معترف است به شکستن خویش و فروتنی در برابر عشق کیمیا خاتون و در نهایت هم خودشکنى آن فرمانده نظامی که به خود می‌آید! انگار که مخاطب باید همه چیز را پیش فرض پذیرفته شده بداند تا کارگردان به سرعت قصه‌اش را بگوید و به سرانجامی برساند و سوژه را مصرف کند. این سطحی‌نگری و سردستی بودن نقطه مقابل کارنامه حسن فتحی است. کافی است مست عشق را بگذارید کنار «شب دهم»، «مدار صفر درجه»، «پهلوانان نمی‌میزند»، «میوه ممنوعه» یا حتی «شهرزاد» که بین ساخته‌های فتحی، عامه‌پسندترین اثرش محسوب می‌شود تا مشخص شود این آنتی تزکیش کانسیچوآل آرت چه بلایی سر فتحی آورده. آقای فتحی! چه دارى می‌کنی با خودت !؟



کالایی‌سازی مولانا



مه‌ران زارعیان منتقد

احتمالا کلیپ‌ها و پوسترهایی را که سبک و سیاق آثار فیلمسازان مختلف را مقایسه می‌کنند، دیده‌اید. ارزشیابی آثار فیلمسازان بر مبنای نظریه مولف و با تأکید بر امضاها و ویژگی‌های نمونه‌ای در آثار آنها معمولاً به کار می‌آید و تحلیل بهتری از اثر در ذهن فراهم می‌کند. درباره فیلم «مست عشق» نیز به گمان من اگر از این زاویه به فیلم وارد شویم، می‌توان بهتر چرایی ضعف‌های فراوان و عدم توفیق فاحش آن را دریافت. حسن فتحی را به عنوان یکی از سریال‌سازهای شاخص و سطح بالای تلویزیون و شبکه نمایش خانگی ایران می‌شناسیم. هنرمندی که رگ خواب مخاطب عام را به خوبی می‌شناسد و برای مدیوم همه پسند تلویزیون آثار محبوب و موفق خلق کرده است. بنابراین دو ویژگی بارز درباره حسن فتحی، فرم تلویزیونی آثار و آشنایی و تسلط بر فرهنگ پاپ است. این دو ویژگی هر دو به پاشنه آشیل و ضعف اساسی در فیلم مست عشق تبدیل شده‌اند.

نخستین ویژگی دافعه‌برانگیز در مست عشق این است که سوژه مولانا و شمس را به منزله بهانه‌ای برای روایت عامه‌پسندترین خرده‌داستان‌های نسبتاً بی‌ربط و ناهمگون قرار داده است. اساسا عرفان اسلامی و تاریخ‌ و تطور و آثار بزرگان آن ، بسیار سخت‌فهم و پیچیده است. شاید بیره نباشد اگر بگویم دشوارترین اشعار کلاسیک فارسی در زمینه عرفان و خداشناسی سروده شده‌اند و ورود به این بحر ژرف، مستلزم دانستن حجم بالایی از پیش‌نیازهای ادبی و معرفتی است و نزدیک شدن بدان چندان آسان نیست. مباحث عرفانی اصولاً برای همه مردم جذابیت ندارد و ملموس نیست. به یاد دارم که در کلاس‌های ادبیات، همواره درس‌های عرفانی محل‌ابهام و بیعت دانش‌آموزان بود و برای بیشتر هم‌شاگردی‌ها، این مباحث نامانوس، دیرپاب و سخت‌فهم می‌نمود.

حالا حسن فتحی با توجه به سابقه عامه‌پسند بودن کارنامه‌اش، چه تمهیدی برای حل معضل نامانوس بودن در پای وسیع عرفان به ذهنش رسیده است؟ او به سراغ خرده‌داستان‌های فرعی دم‌دستی و – در مقیاس فرهه‌ی سوژه اصلی – نازل رفته است و متناسب سینمای گیشه‌ای را از دل قصه شمس و مولانا برکشیده است. به عبارت دیگر، مست عشق یک فیلم پاپ‌کورنی درباره شمس و مولانا است که طبیعتاً چنین رویکردی اگر نگوییم باعث رهن‌مایه‌های عارفانه زندگانی جلال‌الدین محمد بلخی شده، دست‌کم بسیار در ذوق می‌زند و سنخیتی با سنگینی سوژه ندارد. تصور کنید فیلمی درباره شوریدگی و شیدایی عارفانه فی مابین شمس و مولانا باشد. اما بیشتر زمان فیلم صرف خرده‌داستان‌های میان‌مایه و کم‌ارزشی مثل مثلث عشقی علاءالدین، کیمیا خاتون و شمس تبریزی با عشق کهنه بین اسکندر و کنیزک مسیحی یا ماجرای جنایی پیگیری قتل شمس و… شود! گویی بخواهی با رویکرد «تاپاتیک» جیمز کامرون به سراغ ساختن «آندری روبوف» تارکوفسکی بروی. طبیعتاً نتیجه کار

عشق و دیگر هیچ…



عاطفه جعفری خبرنگار گروه فرهنگ

برای افرادی که اندک آشنایی با ادبیات فارسی دارند، جلال‌الدین محمد بلخی معروف به مولانا یا مولوی و اشعار او شناخته‌شده است اما نام مولانا همیشه یادآور شخصیت اسرارآمیز دیگری است که زندگی این شاعر بزرگ را دگرگون کرده و این فرد کسی نیست جز «شمس تبریزی». درخصوص چگونگی آشنایی مولانا با او در روایات آمده روزی شمس وارد مجلس مولانا می‌شود و درحالی‌که مولانا درکنارش چند کتاب وجود دارد، شمس از او می‌پرسد، اینها چیست؟ مولانا جواب می‌دهد قبل وقال است، شمس می‌گوید و تو را با اینها چه کار است؟ و کتاب‌ها را برداشته و به داخل حوضی که در آن نزدیکی قرار دارد، می‌اندازد.

مولانا با ناراحتی می‌گوید ای درویش چه کار کردی؟ برخی از این کتاب‌ها از پدم رسیده بوده و نسخه دیگری ندارد. شمس تبریزی در این حالت دست به آب می‌برد و کتاب‌ها را یک یک از آب بیرون می‌کشد بدون اینکه آثاری از آب در کتاب‌ها مانده باشد و کتاب‌ها حتی ذره‌ای خیس شده باشند. مولانا با تعجب می‌پرسد این چه سری است؟ شمس جواب می‌دهد این ذوق و حال است که تو را از آن خبری نیست. از این ساعت است که حال مولانا تغییر می‌یابد و به شوریدگی روی می‌نهد و درس و بحث را کنار می‌گذارد و شبانه‌روزی در کتاب شمس تبریزی به خدمت می‌ایستد و تولدی دوباره می‌یابد. این روایت کوتاه به‌صورت کامل در فیلم سینمایی جدید حسن فتحی آمده است، فیلم «مست عشق» که این روزها بر پرده سینماهاست و با دیدنش اگر کتاب «ملت عشق» را خوانده باشید دوباره همان کتاب و همه جزئیاتش برایتان یادآوری می‌شود. ایف شافاک در این کتاب از عشق می‌گوید و با استفاده از دو داستان در دو زمان و دو فرهنگ متفاوت نشان می‌دهد عشق چگونه می‌تواند در هر زمان و مکان، با جرقه‌ای از نور و آگاهی، قلب و جان را روشن کند. داستان اول در قرن هفتم در قونیه رخ می‌دهد و نشان می‌دهد چگونه شمس تبریزی، یک صوفی گردشگر، با مولانا، یک عالم و شاعر بزرگ آشنا می‌شود و رابطه‌ای عمیق و پرشور بین آنها شکل می‌گیرد. داستان دوم در قرن بیست و یکم میلادی در آمریکا اتفاق می‌افتد و روایتگر زندگی الاروبینشتاین است، یک زن خانه‌دار و ویراستار کتاب که با خواندن کتاب «چهل قانون عشق» نوشته عزیز زاهارا، به تحولات بزرگی در زندگی خود دچار می‌شود.

حسن فتحی در مست عشق برای روایت داستانش بیشتر از آنکه از داستانی ایرانی برای روایت زندگی شمس و مولانا الگو گرفته باشد سراغ ترک‌ها و مخصوصاً کتاب ملت عشق رفته است. کتابی که در سال ۱۳۸۹ (۲۰۱۰) به‌صورت همزمان به دو زبان انگلیسی و ترکی منتشر شد و آنچنان مورد استقبال قرار گرفت که تا امروز بیش از ۵۰۰ بار (۵۵۰ هزار نسخه) در تزکیه تجدید چاپ شده و رکورد فروش‌ترین کتاب تاریخ تزکیه را نیز به‌خود اختصاص داده و در دنیا محبوبیت زیادی پیدا کرده است. حالا اگر همه دنیا متوجه شوند کتابی که دوستش دارند، ماه‌ازای فیلم هم دارند، حتماً پایشان جذاب خواهد بود که آن را زودتر ببینند. موضوع اصلی کتاب، عشق است. عشقی که نویسنده درحال به‌تصویر کشیدن آن است، عشق به معنای فراتر از حس جسمانی و شهوانی است. عشق به معنای تجلی خدا در قلب و جان است. عشق به معنای تحول و تغییر در راستای نور و آگاهی است. عشق به معنای پذیرش و تسلیم دربرابر حق است. عشق به معنای هستی‌بخشی به هستی است. این موضوع در مست عشق هم به‌شدت دیده می‌شود. عشق و دوست‌داشتنی که شمس از آن دم می‌زند و با آن مولانا را بیدار می‌کند. عشقی که شمس به کیمیاخاتون دارد. عشقی که اسکندر به مریم مسیحی دارد، حتی تقابل آدم‌ها با خودشان مانند کتاب ملت عشق به‌تصویر کشیده شده است. آنجا که اسکندر با خودش در میدان نبرد روبه‌رو می‌شود و می‌فهمد برای رسیدن به خود، به عشق باید خودخواهی و غرور را از بین برد. در باب کتاب ملت عشق می‌گویند این کتاب با استفاده از زبان ساده و جذاب، به بررسی مفهوم عشق از منظر صوفیانه پرداخته و نشان می‌دهد عشق فقط احساسی شخصی نیست، بلکه راهی برای رسیدن به خدا و خودآگاهی است. این همان چیزی است که ما در مست عشق حتی به زبانی ساده‌تر از کتاب می‌بینیم. اینکه فقط عشق زمینی مثال زده می‌شود و پا را فراتر از آن نمی‌گذارد و عشق را حلال همه مشکلات حتی جنگ می‌داند و معتقد است اگر دوست داشتن و عشق باشد، دیگر همه چیز حل می‌شود.

چهل قانون عشق که در ملت عشق الادرحال ویرایش آن است، به جزئیات زندگی مولانا و شمس می‌پردازد. مولانا یک فقیه و شاعر معروف است که در قونیه زندگی می‌کرد. شمس تبریزی یک درویش ساده و صادق بود که به دنبال عشق واقعی خود می‌گشت. این دو با هم آشنا می‌شوند. شمس به مولانا درس‌های عشق حقیقی را می‌آموزد و مولانا به شمس احترام و اعتماد زیادی نشان می‌دهد. این رابطه باعث حسادت و خشم بسیاری از اطرافیان مولانا می‌شود، به‌خصوص پسر بزرگ او، سلطان ولد- که شمس را دشمن خود و پدرش می‌دانست. سلطان ولد با همکاری بعضی از شاگردان پدرش توطئه‌ای را برای قتل شمس راه می‌اندازد. دقیقاً همین نکات و داستان‌هایی که در کتاب می‌خوانید، در مست عشق هم به‌صورت خلاصه و تیترواری می‌بینید. نکته مهم در ساخت اثری به اسم شمس و مولانا نگاه کارگردان به یک اثر تزکیه‌ای است که هیچ نگاهی از ایران ندارد، حتی در دیالوگ‌ها به جز یک خوری تبریز که شنیده می‌شود دیگر المانی از ایران نمی‌بینیم و همین ساختن می‌تواند متاثر از ملت عشق باشد.

فتحی که همیشه برای به‌تصویر کشیدن عشق در داستان‌هایش انگار با خودش هم رقابت دارد در این فیلم پررنگ‌تر از همیشه همه چیز را در قالب عشق می‌بیند. انگار به‌جز عشق نخواسته که ببیند و شاید برای همین است که از آن جمله معروف ملت عشق یعنی «اهل ملت عشق باش» هم استفاده کرده است. او در اثر جدیدش فقط عشق را دیده و بقیه موارد برایش در مرتبه بعدی قرار داده‌اند.

ادامه از صفحه ۱۲

ادامه در صفحه ۱۴

فرهنگ



یکشنبه ۹ اردیبهشت ۱۴۰۳



شماره ۴۱۴



WWW.FDN.IR



FARHIKHTEGANDAILY